

# شکستها پروژهها

موسسه تخصصی زبان و آموزش زبان  
موسسه تخصصی زبان و آموزش زبان  
(021) 8447777-6-7777688  
mondobpour@live.com

موسسه تخصصی زبان و آموزش زبان  
موسسه تخصصی زبان و آموزش زبان

«ساعت حدود ده صبح بود که با کاوه، پسرعموم، سوار ماشین داشتیم می‌رفتیم طرف یه آسایشگاه. پدرم و عموم یه نذری داشتن که باید می‌بردیم اون‌جا می‌دادیم. نذری یه دستگاه لباسشویی صنعتی بود با یه چک به مبلغ خیلی زیاد! ماجرای نذرم این بود که پارسال چند روز برامون یه کاری پیش اومد؛ من و کاوه یه‌جا قرار داشتیم و نمی‌تونستیم بریم کارخونه! یعنی درواقع کارخونه پدرم و عموم بود که با هم برادر بودن و هم شریک و هم همسایه! ماها تو دو تا خونه ویلایی طرفای فرماینه زندگی می‌کردیم. پدرم و عموم هر کاری می‌کردن با هم توش شریک بودن!

خلاصه برای این که سرکار نریم، این کاوه دیوونه خودشو زد به سردرد! عموم بعد از چند روز به زور فرستادش برای سی‌تی‌اسکن و از شانس ما جواب با یه نفر که گویا بیچاره یه تومور تو سرش بود، اشتباه شد! البته بلافاصله با موبایل کاوه تماس گرفتن و بهش اطلاع دادن؛ اما این کاوه خفه‌شده به باباش نگفت و یه روز کامل با جواب سی‌تی‌اسکن همه رو اذیت کرد و بعدش جریان رو شد! حالا عموم باهاش چی کار کرد، بماند؛ این نذرم تو همون روز کرد!

خلاصه حدودای یازده بود که رسیدیم و کاوه ماشینش رو که یه دونه از این شاسی‌بلندای جدید بود، یه جا پارک کرد و کامیونی‌ام که توش اون لباسشویی صنعتی بود، پشت سر ما پارک کرد و من و کاوه رفتیم تو قسمت اداری آسایشگاه... که خیلی بزرگ بود و حدود پونزده شونزده نفر، دختر و پسر جوون و خانم و آقای سن‌دار توش نشسته بودن و مشغول کار!